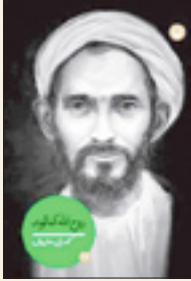


پیش‌خبران

عالمی که نام او با نهضت اسلامی پیوندخورده است **نماد روحانیت زمان آگاه و روشنگر**

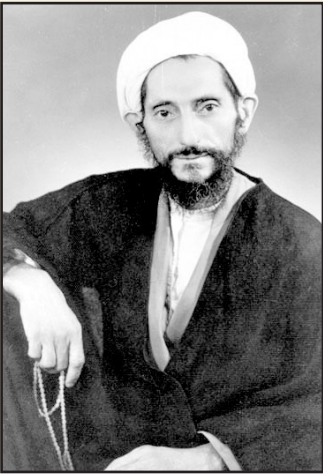
■ **محمد رضا کائینی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، به بازنمایی زندگی و زمانه زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ روح‌الله کمالوند خرم‌آبادی، عالم شهیر و پرتکاپوی منطقه خرم‌آباد

پرداخته است. وی از جمله اعلامی است که در دوران نهضت اسلامی نیز صاحب نقشی فعال بود و در ملاقات با محمدرضا پهلوی، منویات و خواسته‌های مراجع و روحانیت وقت را به وی ابلاغ کرد. این دفتر که در زمره مجموعه «شخصیت‌های مانا»ی انتشارات سوره مهر است، از معدود یادمان‌های منتشره درباره آیت‌الله کمالوند به‌شمار می‌رود. کامران عساروان که پژوهش مورد اشاره به همت وی انجام گرفته، در دیباچه این کتاب و درباره محتوای آن آورده است:

«پژوهشی که می‌خوانید، متکی بر روش توصیف و تحلیل تاریخی است. گاهی توصیفی است و گاهی ترکیبی از توصیف و تحلیل تا شاید بخشی از رخدادهای مرتبط با آیت‌الله کمالوند روشن گردد. بخش مهمی از زندگانی آیت‌الله کمالوند، با وقایع آغازین انقلاب اسلامی پیوند خورده است. شاید این نزدیکی به زمان وقوع، خیال محقق را آسوده سازد که تمام منابع رویدادها به آسانی در دسترس او قرار دارند، اما با کمی وقت و با نکته بینی می‌توان فهمید که هنوز در دل وقایع انقلاب اسلامی، ایهامات و سؤالات زیادی وجود دارد که مورخ و محقق را برای مدتی به خود مشغول



آیت‌الله حاج شیخ روح‌الله کمالوند خرم‌آبادی

خواهد کرد. در نگارش زندگی آیت‌الله کمالوند، چهار موضوع دنبال شد:

۱- برخی شخصیت‌ها منطقه مدارند و برخی ایران مدار. چه بسیار بودند از خواین و شیوخ و علما و تحصیلکردگان علوم جدید که تنها در منطقه آبا و اجدادی مهم و مدار تصمیم‌گیری بودند، همچنین برخی شخصیت‌ها از مرزهای ایل و طایفه و منطقه فراتر رفته و منشأ تصمیم‌هایی می‌شوند که حاصلش نه برای اندک مردمان که برای قاطبه کشور تأثیرگذار بوده است. یکی از این علمای ایران مدار، آیت‌الله حاج آقا روح‌الله کمالوند است که در دهه‌های ۳۰ و ۴۰مسی، به پادگار گذاشت.

۲- بررسی و تحلیل جایگاه تاریخی روحانیت و آیات‌عظام: شیخ عبدالکریم حائری و سیدحسین طباطبایی بروجدی و ایجاد حوزه علمیه کمالیه در خرم‌آباد، اهمیت ویژه‌ای دارد.

۳- نقش نمایندگی نهاد روحانیت که به عهده آیت‌الله کمالوند گذاشته شده بود تا در مذاکرات میان حکومت و روحانیت شرکت کند، به میزان قابل توجهی چشمگیر و محافظ‌شان و جایگاه روحانیت بوده است.

۴- اصل پائینی شناخت جایگاه و اقدامات اجتماعی آیت‌الله کمالوند در منطقه غرب ایران است که خود را پیرو شیوه‌های سنتی و قدیمی روحانیون نمی‌دانست، و به‌ویژه در لرستان و بخش‌های پیرامونی آن که در فشر فرهنگی، اقتصادی و مشکلات قبیله‌ای و اجتماعی به سر می‌بردند، نتیجتاً این دست توانمندی‌ها، محملی برای ایجاد شرایط بهتر برای آن منطقه و حتی کشور به‌شمار می‌رفت…»



دگردیسی عقیدتی در سازمان موسوم به مجاهدین خلق بسترها و پیامدها

جریانی که از آغاز پیدایش انحراف به چپ داشت!

■ **احمد رضا صدیقی**

در ۲۵ خرداد ۱۳۵۰، رضا رضائی از فعالان سازمان موسوم به مجاهدین خلق، در مواجهه‌ای مسلحانه با مأموران ساواک به قتل رسید. پنجاه‌ویکمین سالروز این رویداد، موسمی مناسب برای بازخوانی سرشت و سرنوشت تئوریک این سازمان به‌شمار می‌رود. جریانی که در آغاز شعار مبارزه با استبداد می‌داد و بی‌جوسی آزادی بود، اما در نهایت روی خشن‌ترین و توخالی‌ترین گروه‌های سیاسی تاریخ ایران را سپید کرد. در مقاربه آ آمده تلاش شده است تا با استناد به فایل‌های روایات و تحلیل‌ها این واژگونگی اعتقادی تحلیل‌شود. مستندات این نوشتار، بر تازندهای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان این حوزه را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **ما مسلمانیم، ولی مارکسیسم را قبول داریم**

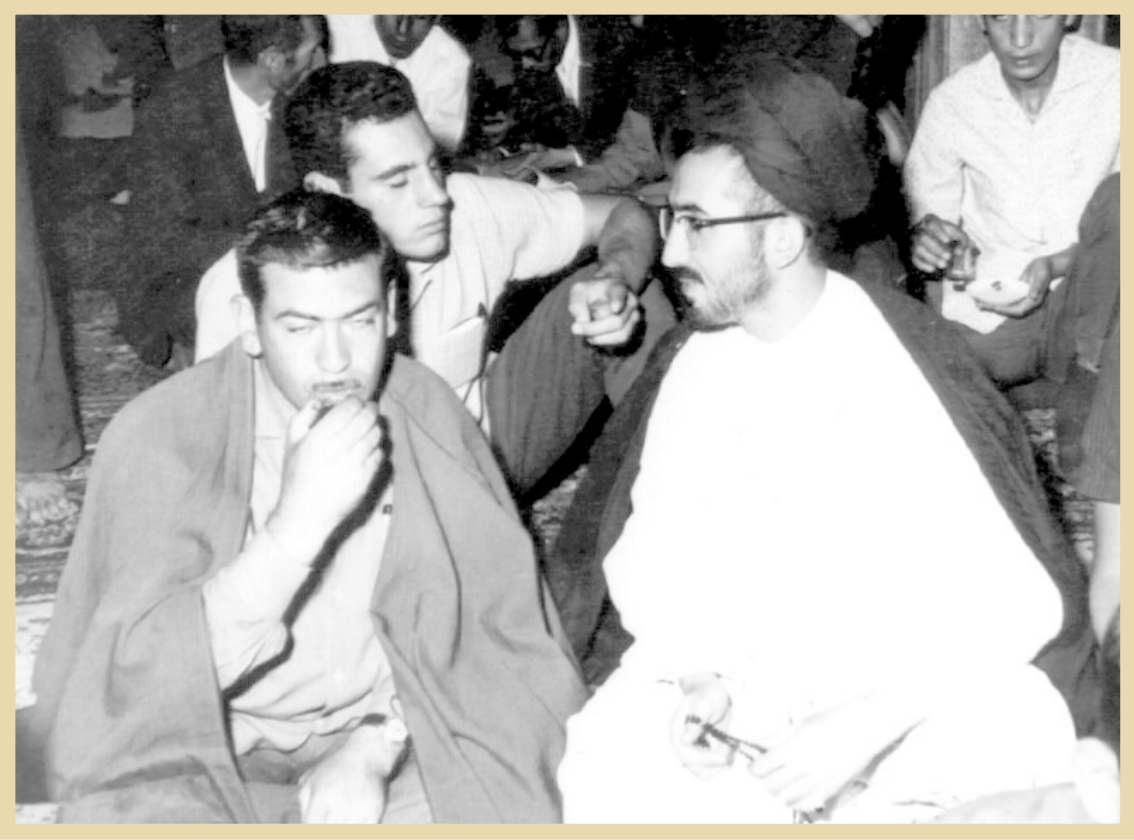
بسا تحلیلگران تاریخچه سازمان موسوم به مجاهدین خلق بر این باورند که این جریان فکری و سیاسی، از آغاز در طریقی معوج گام نهاد! آنان طریقه دگردیسی دینی و ایدئولوژیک را از رهبران نهضت آزادی آموخته بودند اما در نحوه کنش و واکنش سیاسی، روش ایشان را ناکارآمد می‌انگاشتند. بنیادگذاران این گروه در شروع کار خویش، اسلام را بیشتر یک طریقه اخلاقی می‌دیدند، نه مکتبی که بتوان باید برای تحقق عملی آن به مبارزه پرداخت. این فرآیند، به مرور زمان تشدید و به تغییرات ایدئولوژیک منتهی شد. سیدمحسن موسوی‌زاده جزایری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران این موضوع را چنین تحلیل می‌کند:

«سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۴، توسط محمد حنیف‌نژاد، سعیدمحسن و عبدالرضا نیک‌بین نامی است که اعضای سازمان با آن حنیف‌نژاد را صدا می‌کردند. اصل و اساس سازمان، او بود و بقیه گرد او حلقه‌زده بودند! اندکی بعد اصغر بدیع‌زادگان، علی باکری، عبدالرسول مشکین‌فام، ناصر صادق، علی مهین‌دوست، حسین روحایی و شماری دیگر به آنان پیوستند. در اواخر دهه ۱۳۴۰، مرکزیت سازمان عبارت بود از: محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان، علی باکری، بهمین بازارگانی، محمود عسکری‌زاده، ناصر صادق، نصرالله اسماعیل‌زاده، علی مهین‌دوست، رضا رضایی، محمد بازارگانی و مسعود

سازمان مجاهدین، نخست با داعیه وفاداری به اسلام

به اسلام یا به عرصه فعالیت نهاد و عمدتاً نیز از میان نیروهای مذهبی عضوگیری کرد. طبیعی بود که با انحراف تشکیلات به چپ، اعضای مذهبی این تغییررستل را بر نتابند و با آن به مخالفت و حتی ستیزه بپردازند. مجید شریف‌واقفی و صمدیه لیاف، در عداد این طیف بودند. تئوری پردازان چپ‌گرایی در سازمان، برای آنکه از این افراد زهر چشم بگیرند، شریف‌واقفی را ربودند و سوزاندند و بقایای جسد او را در مناطقی مختلف دفن کردند!

تاریخ



دهه ۴۰ شهید محمد حنیف‌نژاد بنیادگذار سازمان مجاهدین خلق در گفت‌وگو با استاد سیدهادی خسروشاهی

بسا تحلیلگران تاریخچه سازمان موسوم به مجاهدین خلق بر این باورند که این جریان فکری و سیاسی، از آغاز در طریقی معوج گام نهاد! آنان طریقه دگردیسی دینی و ایدئولوژیک را از رهبران نهضت آزادی آموخته بودند اما در نحوه کنش و واکنش سیاسی، روش ایشان را ناکارآمد می‌انگاشتند. بنیادگذاران این گروه در شروع کار خویش، اسلام را بیشتر یک طریقه اخلاقی می‌دیدند، نه مکتبی که بتوان باید برای تحقق عملی آن به میزانزه پرداخت. این فرآیند، به مرور زمان تشدید و به تغییرات ایدئولوژیک منتهی شد

مطرح می‌کند. او در خاطرات خود نقل می‌کند: من همراه محمد حنیف‌نژاد، در سال ۱۳۴۹ سفری به مشهد مقدس داشتیم، در مشهد بود که محمدآقا با آیت‌الله خامنه‌ای آشنا شد. پس از گذشت چندی آیت‌الله خامنه‌ای به تهران آمدند و با سران سازمان مجاهدین خلق از جمله محمدآقا و سعید محسن دیدار و گفت‌وگو کردند، اما دیری نپایید که یک روز صبح زود آقاسی خامنه‌ای به منزل ما آمدند و با من در مورد سازمان مجاهدین خلق، نظرات، دیدگاه‌ها و رویکرد سازمان صحبت کردند. ایشان در مورد دیدگاه‌های فلسفی سازمان مجاهدین گفتند: اینها همان مبانی فکری و فلسفی ساده مارکسیست‌ها را تکرار می‌کنند و درصدا اثبات دیالکتیک مارکس آن هم به صورت سطحی هستند… در هر حال، عملکرد سازمان در سال‌های بعد و به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، به سمتی رفت که این سازمان در انحرافی راهبردی، در مقابل خواست مردم ایران ایستاد و مغضوب ملت و رهبران جمهوری اسلامی شد. محمد حنیف‌نژاد سسرانجام همراه چند تن از اعضای اصلی که در واقع سران سازمان مجاهدین خلق بودند، در یک خانه تیمی در خرداد سال ۱۳۵۰اش دستگیر شدند. این عملیات که توسط او نامگذاری هیچ چیز نبود، به محسن طریقت (نام مستعار محمود) از جانب تقی شهرام، ذخیره ایدئولوژیک سازمان لقب گرفته بود و تقی خودش را منبع ایدئولوژیک سازمان می‌دانست. علت این لقب شهرام‌ترین آنها روایت مهندس عزت‌الله سبحانی در مشترک بین محمود و تقی شهرام. محمود فردی جاططلب، غلوگر، شالازتان، مستبد و از نظر اخلاقی بسیار کثیف بود. این مجموعه خصوصیات در تقی شهرام نیز به نحو کافی وجود داشت…»

بحث استبداد و خودبرت‌پنداری، مختص رهبران اولیه سازمان نبود و این مسئله در جانشینان آنها نیز به‌وضوح دیده می‌شد، به‌عنوان مثال عابدینی از اعضای سازمان مجاهدین در دهه ۱۳۵۰، در یادداشت‌هایی که نوشته است در این باره می‌گوید: محسن طریقت (نام مستعار محمود) از جانب تقی شهرام، ذخیره ایدئولوژیک سازمان لقب گرفته بود و تقی خودش را منبع ایدئولوژیک سازمان می‌دانست. علت این لقب شهرام‌ترین آنها روایت مهندس عزت‌الله سبحانی در مشترک بین محمود و تقی شهرام. محمود فردی جاططلب، غلوگر، شالازتان، مستبد و از نظر اخلاقی بسیار کثیف بود. این مجموعه خصوصیات در تقی شهرام نیز به نحو کافی وجود داشت…»

■ **آیت‌الله خامنه‌ای و محمد حنیف‌نژاد، چند و چون یک آشنایی و داوری نظری**

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، از جمله مبارزان پرسابقه‌ای است که به نیکی با اندیشه‌های حاکم بر سازمان موسوم به مجاهدین خلق و مسیر تطور آن آشنایی دارد. در اثبات این فقره، مستندات فراوانی در دست است که یکی از شاخص‌ترین آنها روایت مهندس عزت‌الله سبحانی در کتاب خاطرات خویش است. وی در این منبع، داوری آیت‌الله خامنه‌ای در باره این گروه را به شفافیت بازگو ساخته است. محمدرضاچیت‌سازیان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره آورده است:

«یکی از اشخاصی که از محمد حنیف‌نژاد صحبت به میان آورده، عزت‌الله سبحانی است. همان‌طور که می‌دانیم، حنیف‌نژاد در برهه‌ای با برخی از اعضای نهضت آزادی و به‌طور کلی جریان ملی-مذهبی‌ها در ارتباط بوده است. بر همین اساس، نیروها و جریان موسوم به ملی-مذهبی‌ها نیز از وی تا حدودی شناخت دارند. سبحانی از نگرانی‌ها و دغدغه محمد حنیف‌نژاد یاد می‌کند و می‌گوید: محمد بسیار نگران این بود که به‌جهای سازمان مجاهدین خلق از نظر فکری و عقیدتی بسیاری خام و نایخته هستند و به روایتی فاقد بینش و نگرش اعتقادی عمیق می‌باشند. به تعبیر سبحانی، محمدآقا متوجه شده بود ماشینی را که ساخته و به راه انداخته، بیشتر به سمت چپ منحرف می‌شود و دارای انحراف و کجروی است و ممکن است به سمت و سویی رود که سرانجام خوشی در انتظار آن نباشد. اما سبحانی مطلب جالبی نیز در ارتباط با آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با محمد حنیف‌نژاد



بقایای جسد مجید شریف‌واقفی پس از کشف توسط ساواک

مجید شریف‌واقفی از جمله این افراد است که به دلیل اعلام جدایی از سازمان و انتشار مطالبی علیه آن و نیز اعلام بایندی خود به اسلام، توسط اعضای مجاهدین به شهادت رسید. او از اعضای مهم سازمان بود. شریف‌واقفی توانست به صورت مخفی و با عنوان عضو کادر مرکزی و مسئول امنیتی، امور سازماندهی را عهده‌دار شود و مسئول گروه الکترونیک برای کشف امواج و فرکانس‌های رادیویی کمیته ساواک و شهربانی شود، ولی با انتشار جزوه‌ای به نام جزوه سبزه آموزشی، جریان جدیدی ظاهر گردید که منجر به قتل وی در اردیبهشت ۵۴ شد. جزوه سبز آموزشی، جزوه‌ای بود که پیش از آن توسط چند تن از اعضای مارکسیست سازمان منتشر و در آن رسماً مارکسیست شدن مجاهدین و فاصله گرفتن آن از اسلام اعلام شده بود. بعدها شریف‌واقفی به انتقاد از این جزوه پرداخت و به موضوع مارکسیست شدن سازمان اعتراض نمود. مجاهدین با اطلاع از این موضوع و مسلح شدن شریف‌واقفی و احتمال درگیری و مبارزه او با اعضای سازمان، تصمیم به قتل وی گرفتند. مرکزیت سازمان در اسفندماه ۱۳۵۳، از طریق لیلازمردیان زوج تشکیلاتی شریف‌واقفی که ضمناً رابط وی با سازمان بود، دریافت شریف‌واقفی که به دلیل مخالفت با انحراف ایدئولوژیک قبلاً از مرکزیت تصفیه شده بود، مسلح است. این موضوع بهانه قتل مجید شریف‌واقفی را فراهم کرد و طبق نقشه سازمان مقرر شد قرار ی بین او و یکی از اعضای سازمان به نام مجید افراخته گذاشته شود. بعد از رسیدن شریف به محل قرار، افراخته و محسن سیدخاموشی با شلیک متناوب چندین گلوله موجب شهادت شریف‌واقفی می‌گردند. بعد از آن، جسد او به سرعت در صندوق عقب اتومبیلی که از قبل آماده بود، قرار گرفت و وحید و دو نفر دیگر با رانندگی محسن خاموشی به سوی بیابان‌های مسگرآباد حرکت کردند. در آنجا شکم شریف‌واقفی، توسط خاموشی و سیاه‌کلاه پاره شد و در آن محلول بزین و گلرات و شکر ریختند و آن را آتش زدند. پس از سوزاندن جسد، آن را قطعه قطعه کردند و در چند نقطه دفن نمودند…»

■ **اتمام حجت امام خمینی با سران سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی**

تشکیلات مجاهدین پس از اعدام رهبران خویش چه در قالب نیروهای مذهبی باقیمانده و چه در قالب چپ به سازمانی قدرت طلب و سهم خواه تبدیل شده بود! آنان در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و حتی در دوره‌ای که هنوز از زندان آزاد نشده بودند، کاملاً خود را برای قبضه حکومت آینده آماده ساخته بودند. با این همه این تدبیر امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی بود که از آغاز ایشان را شناسخت و به آنان مجال عملی گشتن چنین نقشه‌ای را نداد. دکتر جواد منصوری از مبارزان دیرین انقلاب اسلامی در این فقره گفته است:

«طبیعی بود که حضرت امام، شناخت عمیقی از اسلام داشتند و هیچ‌وقت تحت تأثیر احساسات ظاهری و مقطعی قرار نمی‌گرفتند و اهل ملاحظه‌کاری و رودریاستی هم نبودند. سازمان مجاهدین خلق در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲، خیلی سعی کرد تا موقعیت خود را بین طلاب، بازاری‌ها و دانشجویان مذهبی تثبیت کند. تا سال ۱۳۵۲ تا حد زیادی موفق هم بود، ولی از زمانی که در ۱۳۵۱ با روشن شدن مباهت آنها به‌تدریج حامیان قدرتمند خود را از دست داد. یکی از آنها مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی بود که تا سال ۱۳۵۲، به‌شدت از آنها حمایت می‌کرد، ولی وقتی به ماهیتشان بی‌برد، مخالفت‌های بسیار جدی خود را با آنها آغاز کرد، به‌طوری که قاسم باقرزاده بارها در زندان به خودم گفت اگر به خاطر مسائل زندان نبود، او را می‌کشتیم… باقرزاده با من و آقای ربانی هم‌اتاق بود. مرحوم آقای ربانی به فلسفه و مبانی مارکسیسم تسلط داشت و خیانت‌های شوروی و حزب توده را هم می‌دانست و از این منظر به سازمان می‌تاخت که دارد همان راهی را می‌رود که حزب توده رفته بود و به همان عاقبت هم دچار خواهد شد. از سوی دیگر هم در باره قدرت روحانیت و اسلام حرف می‌زد و می‌گفت: شما از جریان مبارز مذهبی شکست خواهید خورد… همین که خبرده آنها را خیلی زجر می‌داد. در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴، هنوز ماهیت مجاهدین برای بسیاری از مردم روشن نشده بود. امام هم بنا نداشتند حتی با جریاناتی هم که با آنها مخالف بودند، مخالفت علنی کنند، مگر اینکه‌از سوی آنها احساس خطر جدی می‌کردند. مجاهدین خلق در آن مقطع خطری نداشتند و امام حتی وقتی به ایران هم آمدند، علیه آنها موضع‌گیری صریح نکردند تا وقتی که توطئه و فتنه‌انگیزی آنها آشکار شد. سران سازمان مجاهدین خلق ملاقاتی هم با حضرت امام کردند، اما صدای آن را در نیاوردند. ایشان در آن جلسه با آنها اتمام حجت کرده بودند. اینها کارشان این بود که خود را به افراد و گروه‌های چسباندند تا در جامعه بونگونه القا کنند که مورد قبول آنها هستند، اما در واقع هیچ اعتقادی به خود اسلام هم نداشتند، چه رسد به نظام و امام. در زندان دیده بودم که اینها به چند درجه بالاتر از امام هم اعتقاد ندارند، منتها می‌دانستند مردم فقط امام را به رهبری قبول دارند و لذا سعی می‌کردند از این حربه استفاده کنند. واقعا اصطلاح منافی برزنده‌شان بود، چون مثلاً در زندان که بودند دین نداشتند، اما برای اینکه دیگران را فریب بدهند، نماز می‌خواندند. تقی شهرام از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲، در زندان پیشنماز بود…»